

تفسیر آیاتی از سوره ذاریات؛ ترکیب ماده

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»!
بهترین و اساسی‌ترین راه استدلال بین دو نفر که در مطلبی اختلاف دارند، این است که
آنچه را طرفین قبول دارند محور و پایه استدلال قرار بگیرد. و مرحله دوم: آنچه را طرف
مقابل شما قبول دارد، ولو شما قبول ندارید. مرحله دوم مرحله صد درصد حق نیست،
بلکه از طریق پذیرش طرف مقابل، آنچه را حق است اثبات کنید. اما مرحله اولی، مرحله
صحیحه به تمام معنی الکلمه است که آنچه را طرفین حقاً قبول دارید، عقلاً علماً حساً
به‌طور صد درصد قبول دارید، شما که با دیگری که این مطلب را هر دو قبول دارید،
اختلاف دارید در بعضی از مسائل و مطالبی که مبتنی بر آن حق مشترک التصدیق
است، آن را پایه قرار می‌دهید.

ما به کل مادیین با افکار گوناگونی که دارند، می‌گوییم ماده وجود دارد یا نه؟ بله،
این ماده که وجود دارد، آیا مرکب است و یا مرکب نیست؟ اگر بگویند ماده مرکب نیست،
می‌گوییم پس ترکیب یعنی چه؟ این ماده دارای ابعاد است بلاشک، ابعاد عرض و طول و
عمق و بُعد وزن و ابعاد حرکتی و ابعاد زمانی و ابعاد تغییری و... دارند. حداقل ابعاد
مادیه که همه می‌دانند نمی‌شود از ماده جدا بشود و ماده از آن جدا بشود، عبارت است
از دو اجزاء بودن، مرکب بودن. پس مادی نمی‌تواند انکار کند که ماده هست و نمی‌تواند
انکار کند که مرکب هست.

قرآن می‌فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»، ترکیب ماده را در بُعد اول به زوجین می‌رساند، حالا ما زوجین را چه بفهمیم و چه نفهمیم. این مطلبی که روشن و مسلم عند الكل است، این است که ماده مرکب است. باز سؤال می‌کنیم آیا ماده مرکب است از اجزاء غیر متناهی؟ این جمع بین نقیضین است. ما یک مطلب ثابت عند الطرفین داریم و این مطلب ثابت عند الطرفین، احتمالاتی در اجزایش است. لازمه قسمتی از این احتمالات اجتماع نقیضین است، محال است که همه قبول دارند. قسمتی از این احتمالات محال نیست، اما مفهوم هم نیست. قسمتی از این احتمالات محال نیست، مفهوم هم هست. پس سه بُعد احتمال است در اینکه ماده موجود است و مرکب است و ذات الاجزاء است، همه اتفاق داریم. حال در اینکه این ماده حادثه است یا حادثه نیست، محدث غیر مادی لازم دارد یا نه، اینجا منعطف الطریق است بین مادی و الهی. مادی قائل به ازلیت و لابدایت ماده است که غنای ذاتی ماده باشد در اصل، اما الهی قائل به حدوث است و فقر ذاتی ماده و نیاز ذاتی ماده در هر حال، به موجود غیر مادی مجرد. من بر مبنای آنچه که نوشته‌ایم و فکر کرده‌ایم عرض می‌کنم، آقایان مطالعه بفرمایید هم در حوار هم در تفسیر، مجموع را من مطالعه می‌کنم و فکر می‌کنم، بعد به محضر برادران عرض می‌کنم فکر کنید. نه به آن ترتیبی که آنجا است.

این ماده که طبعاً مرکب است و دارای ابعاد است و این ترکیب که لوازمی دارد، گرچه آن لوازم را بحث نکنیم، اما دارای ابعاد است و حداقل بُعدین است که قرآن شریف می‌فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»، ما می‌گوییم این ماده است یا نه؟ این انگشتر است، این کتاب است، این خودش محدود است یا نه؟ بله، عرض است، طول است، عمق است، مکان است، زمان است. محدود است، لا محدود نیست. این ماده که محدود است به اتفاق نظر طرفین، آیا مرکب از اجزاء است یا نه؟ بله، مرکب از اجزاء لا محدوده است یا از اجزاء محدوده؟ یکی از احتمالات مستحیله همین است که «مادة المحدودة مركبة من اجزاء لا محدودة و هنا يتحقق اجتماع النقيضين» این انگشتر محدود است، اما مرکب است از اجزاء مادی، نه غیر مادی، از اجزاء مادی غیر محدوده. اصلاً در ماده غیر محدود معنا ندارد، آن مطلب دیگری است. ماده خودش محدود است، ماده یعنی محدود، دارای ابعادی است. ما از این اشکال صرف نظر می‌کنیم که این ماده که خودش محدود است، آیا مرکب است از اجزاء غیر محدوده یا اجزاء محدوده؟ اگر مرکب است از اجزاء غیر محدوده، این اجزاء غیر محدوده، اگر چنانچه اجزاء مادیه است، اجتماع نقیضین است، خود این محدود مرکب است از اجزاء غیر محدوده، پس این مجمع بین محدود و

لامحدود است. محدوداً به عنوان جمع، لامحدود به عنوان اجزائی که این جمع از آن تشکیل یافته، اجتماع نقیضین است و از ابده بدهیّات در باب استحاله، اجتماع نقیضین است و همچنین ارتفاع نقیضین.

این در صورتی است که این ماده که محدود است، مرکب باشد از اجزاء مادّیه غیر محدوده بالفعل، نه عقلاً، بالفعل. همان‌طور که این بالفعل یکی، دو سانتی‌متر است، بالفعل هم بی‌نهایت است از نظر ابعاد هندسی و ابعاد فیزیکی. هم بالفعل محدود است و هم بالفعل لامحدود است. جمع محدود، ولکن افراد لا محدود. این، این است که موضوع واحد دارای دو بُعد متناقض است. «الإحتمال الثانی أنّ المادّة مرکّبة من اجزاء غیر محدوده غیر مادّیه اجزاء غیر محدوده مجردة بسیطة غیر مادّیه هنا تناقضان اثنان: تناقضٌ أوّلٌ بیناه و التناقض الثانی کیف یمکن أن یرکّب المادّة من اللامادّة» نقیض مرکب است از نقیض؟ نقیض که از نقیض مرکب نمی‌شود. مجرد که ماده نمی‌شود، ماده که مجرد نمی‌شود. مگر اینکه مجرد از بین برود، ماده به جای آن خلق بشود، تبدیل نیست. ماده از بین برود، مجرد خلق بشود، این هم که تبدیل نیست. بر فرض اینکه قبول کنیم که محال است، ایجاد مجرد که معنا ندارد، چون غنای مطلق است مجرد بما هو مجرد. پس ماده که محدود است، اجزاء لا محدوده‌ای که با هم جمع شدند و ماده محدوده را تشکیل دادند، در هر دو صورت محال است. چه اجزاء لا محدوده مادّیه و چه اجزاء لا محدوده مجردة. پس مرکب است از اجزاء محدوده. همان‌طور که خود ماده بالفعل محدود است، اجزائی هم که این ماده از آن ترکیب شده‌اند، این‌ها محدوده هستند.

«تسائل حول الاجزاء المحدودة التي ترکیبت منها المادّة، هل هی الاجزاء المحدودة المادّیه أم هی الاجزاء المحدودة اللامادّیه» اجزاء محدوده لامادّیه دو اشکال دارد: اولاً لاماده که محدود نیست، ثانیاً لاماده که نمی‌شود ولو محدود بر فرض، فرض کنیم محدود است، اجزاء لا ماده که این اجزاء محدودند، ماده تشکیل بدهند. بله، اجزاء محدوده لا ماده اگر این اشکالات را کنار بگذاریم، تشکیل می‌دهند مجموعی که لاماده است. اگر شما بی‌نهایت صفر جمع کنید یک می‌شود؟ نه، چون صفر هیچ عددی در خودش نیست. بی‌نهایت عدد را جمع کنید صفر می‌شود؟ نه، چون صفر عدد نیست و عدد، عدد است، عدد لا عدد نمی‌شود. لا عدد هم عدد نمی‌شود. «کذلک المادّة المحدودة کیف یمکن أن یرکّب من الاجزاء المحدودة مادّیه و سواها» همان اشکالات قبلی. پس تا

اینجا با مادیین ما اختلافی نباید داشته باشیم. نمی‌توانند انکار کنند، چون ابده بديهيات عالم اجتماع النقيضين است و ارتفاع النقيضين. می‌ماند سومی.

سوم این است که «المادة اية مادة كانت مترکبة من الاجزاء المحدودة، من الاجزاء المحدودة المادية اية مادة كانت هي مرکبة من الاجزاء المحدودة المادی» اگر این را منکر بشویم، باید بگویم ماده وجود ندارد. یا حال اول است یا حال دوم یا حال سوم. حال اول و حال دوم که محالاتی را داشت، حال سوم این است که این ماده که قطعاً موجود است، این ماده مرکب است از اجزاء مادیه محدود. به کجا می‌رسیم؟ باید به یک جایی برسیم.

«لا بد أن نصل في تجزئة المادة ولو كانت صغيرة صغيرة جداً أن نصل الى حد لا يمكن أن تتجزأ المادة» چیست؟ چه می‌دانیم. قدم اولی باید داشته باشد. چون این اجزاء محدوده از یک بیلیارد اجزاء محدود تشکیل شده، فرض کنید که هر یک بیلیاردمش یک جزء است و آن یک بیلیارد قابل تجزیه نیست. چون بالاخره حدّ یقف دارد دیگر، به یک حدّی رسیدیم. ما در تصوّر عقل به حدّی رسیدیم که آن اجزاء که اجزاء اولیه ماده است که قبل از اجزاء اولیه عدم است. اگر اجزاء اولیه را بگیرد، باز انعدام است، عدم است قبل از ایجاد، انعدام است بعد الایجاد، ما بینهما را بحث می‌کنیم. در این بینهما که این انگشتر من مرکب است از فرض کنید از یک بیلیارد یا هرچند بیلیارد، از چند بیلیارد اجزاء، هر یک از آن اجزاء دیگر قابل تجزیه نیست. چون اگر هر یک از آن اجزاء قابل تجزیه بود، اجزایش هم همین‌طور، اجزای آن هم همان‌طور، حدّ یقف نداشت. پس بالفعل «مادة محدودة لها اجزاء غير محدودة» به محال نزدیک‌تر است.

ما اینجا واجبی داریم و محالاتی و ممکنی. واجب وجود المادة است، محالاتش را عرض کردیم «المادة المحدودة مترکبة من اجزاء غير مادية محدودة أو مادية محدودة»، نمی‌شود. «من اجزاء غير مادية لا محدودة، من اجزاء مادية غير محدودة» این نمی‌شود، این محال است. «ولكن المادة مترکبة من اجزاء مادية محدودة، حتى نصل الى الجزء الاول والاخير و ليس بينهما» ما همیشه بینهما هستیم. آن جزئی که دیگر آن جزء در برابر قدرت لا محدوده حقّ سبحانه و تعالی قابل تجزیه نیست، چون اجزاء ندارد. اجزائی که بالفعل از هم جدا باشند نمی‌تواند داشته باشد. «إنما الخالق قال كن فيكون اراد و کون ما اراد من المادة الاوليه لا من شيء» چیست؟ چه می‌دانیم، نمی‌توانیم بفهمیم. دو بُعد هندسی چیست؟ چه می‌دانیم. دو بُعد فیزیکی چیست؟ نمی‌دانیم. ما ابعاد را نمی‌فهمیم، ولی می‌دانیم که هست «نحن نعلم أن المادة موجودة و نعلم أنها محدودة و

نعلم أنّها مركّبة و نعلم أنّها مركّبة من اجزاء محدودة و نعلم أنّ المادّة تصل في التّجزئة أمام القدرة اللانهائية الى حدّ لا تتجزّأ و لكن ما هي؟» نمی فهمیم، اما هست. كما اینکه وقتی ما کاوش می کنیم در کائنات، این کائنات فقیره لابد یک غنایی در کار است که آن غنی به اینها وجود داده است، آن غنی چیست؟ چه می دانیم. «لا نعرف ذات الله و لا الصّفات الذّاتية و لا الصّفات الفعلية كما لا نعرف أنّ الله ما هو و لكن هو موجود و كما لا نعرف ما هو المعنى وحدة الصّفات الذّاتية مع الذّات و مع بعض، كذلك لا نعرف الملكوت الّذی هو في حقيقة الایجاد» چه کسی ایجاد کرده است؟ چه می دانیم؟ مثل کسی که هواپیما بلد نیست درست کند، اصلاً نمی فهمد یعنی چه، در هواست، او می بیند. می فهمد بالاخره درست کردند، اما چگونه درست کردند؟ چیست؟ من می توانم درست کنم؟ من یک بادبادک نمی توانم هم درست کنم مثلاً، البته مثال است.

بنابراین درست است ما در حوار خیلی زیر و بالا رفتیم و علّت هم دارد، چون یک دانستگی هایی است و یک ندانستگی. نمی توانیم ندانستگی مطلق را که مخصوص به علم حقّ است، به محیط حقّ است، جزء دانسته ها بیاوریم و لذا این مطلب تکرار شده است. «هذان الجزئان الأوّلان للمادّة هل يمكن انفصال كلّ واحد منهما عن الآخر؟ لا، و قد انفصال كلّ واحد منهما عن الآخر هل هو مادّة أو مادّی أو برزخ بينهما؟ نقول المجموع مادّة، ولكن ليس حکم لكلّ واحد منهما» کلّ واحدة، در هیچ صقعی از اصقاع این کونی ندارد، کیانی ندارد. خالق که اراده کرد «اراد و کوّن المادّة الاولية، ما هي؟ لا ندري» ما نمی دانیم. آیا نتیجه «لا ندري» این است که انکار کنیم؟ پس اصلاً مادّه وجود ندارد، مادّه که وجود دارد، نمی شود گفت نیست. پس این «لا ندري» در اینجا مرکّبی است از ندري و لا ندري «ندري أنّ المادّة موجودة مركّبة من اجزاء محدودة حتّى تصل إلى الجزء الاوّل ندري، ندري، ندري و لا ندري ما هو الجزء الاوّل أنّما ندري أنّ المادّة في الجزء الاوّل و في الاجزاء الاخرى فقيرة الذّات» «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ﴿فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾^۱ «کلّ ما نسبر أغوار الكيان المادّی و لا نصل إلّا الى فقر و فقر و فقر و فقر» هرچه در این خانه بگردید، هیچ چیزی نیست، نه فرش است، نه پول است نه غذاست، هیچ چیز. پس این هایی که هست، چیست؟ برای خود خانه نیست، از جای دیگر آمده است. این آدمی که خودش لات و آسمان جل است، هیچ چیزی ندارد، نه کسبی، نه کاری، نه فکری، این خانه دارد، به او داده اند، بعد از او می گیرند. مطلبی نیست، خودش

۱. ذاریات، آیات ۴۹ و ۵۰.

چیزی ندارد. وقتی که به ماده که دارای دو حالت است، یک حالت اولیه است و یک حالات بعدیه است. «فی الحالات البعدیة المادیة يمكن أن يقول المادی، أن المادّة فی اصلها الاوّلی لیس مفتقراً الی غیر و لكن فی الاصول المعتبرة الثانیة و الثالثة محتاجة الی من یرکبها» در حوار این را مفصّل بحث کردیم.

ماده دو حالت دارد: حالت امّ الموادّ است که ما می‌گوییم ازلیّت دارد و احتیاج ندارد. «انّما عرض علی المادّة التّركّبات الاخری بعد العدم» نمی‌خواهیم بگوییم کسی این را گفته، بلکه اگر کسی بگوید، بحث ما باید طوری باشد که اگر کسی یک موقعی یک چیزی بگوید، از حالا جوابش را داده باشیم. «يقول المادی أو يمكن أن يقول المادّة الفردة الاوّلی علی احد التّعبیر البسیطة» بسیط که نمی‌شود باشد. «المادّة الفردة الاوّلی الّتی لا تتجزّأ الا علی العدم هذه المادّة الفردة الاوّلی ازلیّة فی ذاتها غنیّة فی ذاتها لا فی ترکّباتها، ترکّباتها حادثه محتاجة الی من یرکبها و لكن من هذا الّذی ركب التركيبات الاخری؟ اصل المادّة». در اینجا چند جواب دارد. جواب اول این است که ازلیّت و حدوث با هم تناقض دارند. غنای مطلقه و فقر مطلق با هم تناقض دارند. «كما لا تحمل الازلیّة ذاتیّة ذات المادّة، كذلك لا تحمل الازلیّة صفات الحادث» همان‌طور که ذات ازلی و ذات حادث با هم تناقض دارند، تباین صد درصد دارند، صفات ازلیّت و صفات حدوث هم، این صفات باید جایی برود که مناسب باشد. صفت ازلیّت باید برای ازلی باشد، روی حادث که نمی‌تواند باشد. اگر صفات ازلیّت روی حادث باشد، مجمع التّقیضین است، چون موضوع واحد است. صفت و موصوف وحدت دارند، وحدت خارجی دارند. این صفت و موصوف که وحدت خارجی دارند و لا سیما وحدت ذاتی، نمی‌شود این صفت ذات با ذات تناقض داشته باشند. اگر چنانچه ازلیّت را که ذاتی است، عارض کنیم بر موجود حادث که حدوثش ذاتی است، بنابراین این ازلیّت که از صفات ذاتی این حادث می‌شود، مجمع التّقیضین است. اگر هم ازلیّت از صفات عارضی بشود، در ازلیّت که عروض معنا ندارد، در ازلیّت که حدوث معنا ندارد.

اصولاً این هم یک بحثی است در حوار ملاحظه کنید. «الازلیّة و الحدوث فی الدّات و الصّفات الدّاتیة و الصّفات العارضیة متناقضتان، لا تحمل ذات من الدّاتین ذات الآخر و لا صفة من الطّرفین صفة الآخر و لا فعل من الطّرفین فعل الآخر و لا كذلك الأمر لا تحمل ذات الازلیّة صفات ذاتیّة أو صفات فعلیّة من الحادث و لا یحمل الحادث صفات ازلیّة و لا ذات ازلیّة من الازلیّة» تناقض است دیگر، چون ازلیّت لا اولیّت است، حدوث اولیّت است. تجرّد لا ماده است، ماده نعم است، این ماده نعم است به تمام معنا، آن لا

است به تمام معنا. اینها در طرفین نقیض قرار گرفتند و نقیض هم منحصر به این است که معدوم و موجود نقیض اند، نخیر، در وجود هم ما نقیض داریم، وجود الفقر مطلقاً، وجود الغنی مطلقاً، وجود الازلیة مطلقاً، وجود الحدوث مطلقاً، وجود التجرد مطلقاً، وجود المادیة مطلقاً.

ما فرض می‌کنیم که این دو که با هم هستند و ما دوئیتش را می‌فهمیم و نمی‌فهمیم، ماده اولیه، ماده اولیه که دوئیت دارند، ترکب دارند، به هر طریقی ما می‌فهمیم، چون هر چه بیشتر برویم نفهمی ما بیشتر می‌شود. مگر اینکه ما به ملکوت فعل حق و ملکوت ماده اولیه آگاه بشویم، می‌دانیم چیست، به ملکوت ماده اولیه که خلق حق است که علم مطلق و قدرت مطلقه می‌خواهد، چون ما نمی‌توانیم برسیم. این ماده اولیه، این ماده اولیه که حدّ اقل دو بُعدین است، آیا مجموع غنیّ الذات است؟ نه، مرکب است. آیا ترکب حادث است؟ در مراحل بعدی ترکب حادث است، ولی ترکب که حادث است، فقر که حادث است، نمی‌شود حدوث فقر بر ازلی باشد، چون تناقض است. این برای مرحله ثانیه است، اما مرحله اولی، در مرحله اولی می‌گوییم این جزء لا یتجزی بالفعل، [...] بُعدین بالفعل که ماده است بالفعل، مجموع غنای مطلق است؟ نمی‌شود، چون ترکب عین ذاتش است. وقتی ترکب عین ذاتش است، پس اینکه می‌گوییم این جزء و آن جزء، برای اشاره است. این جزء از جزئین اصلیین وجود ماده اولی در اصل موجود شدن و موجود بودن، باید با این باشد و آلا هیچ چیزی نیست. آن جزء هم در اصل موجود شدن و موجود بودن باید با این باشد و آلا هیچ چیزی نیست. پس این به تمام معنی الکلمه به اتصال به این نیازمند است در اصل وجود. بالعکس این هم به تمام معنی الکلمه در وجودش و در مقام وجود نیازمند به این است. این فقر مطلق، این باز اشاره است، وگرنه ما نمی‌فهمیم. این فقر مطلق یک بُعد، این فقر مطلق «هل الفقیر المطلق محتاج الی الفقیر المطلق المحتاج الیه، دورٌ مصرّح فلا بدّ أن یکون وراء غنیّ» اگر سومی در کار نباشد، اول و دوم هم نیست. اینکه خودی ندارد جز با این و این هم که خودی ندارد جز با این و هر دو بی‌خودند در ذات خود، پس مجموعاً هم بی‌خودند در ذات خود. منفرداً از هم که وجود ندارد، مگر در صقع اراده حقّ «کُنْ فَيَكُونُ» پس این دو که در لطیف‌ترین اشارات عقلی دو بُعد است «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» «کلّ زوج من الزوجین فی المادّة الاولیة بحاجة فی تکونها و بقائها لردح من الزمن الی الآخر كما الآخر بحاجة الی الاول فی تکونها و بقائها لردح من الزمن، فلا نجد فی هذا الجزء الاولی آلا فقراً» در ذات موجود شدن و موجود بودن جز فقر نیست، می‌شود فقر باشد وجود هم باشد و وجود

دیگری نباشد. خود فقر دلیل است بر وجود یک غنی. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» * فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ، فرار باید کرد.

آدم از دور می‌شنود که فلان چنین است و چنان است و چنان است و چنان است و چنان است، از نزدیک می‌آید، هر چه می‌بیند، چنین است برای فلانی است، آن برای عمرو است، آن برای زید است، خودش چطور؟ برهنه است، هیچ‌چیزی ندارد. مادّه هم هر قدر انسان در درون ذات مادّه کاوش کند، چند مطلب به دست می‌آید: ۱- فقر به معنی حرفی «شیءٌ هو الفقر» اگر هویتی باشد، از غنی آمده است، اگر غنی اراده تکوین نکرده باشد، هیچ نیست، پس این بین هیچ است و چیز. در حالی که چیز است هیچ است، در حالی که هیچ است ممکن است چیز شود. این که چیز شده است، چیزی نبوده است که چیز شده، «كُنْ فَيَكُونُ». حالا هم که چیز شده، غنائی به او افزوده نشده است. وجود فقیر، وجود فقری و لذا رسول الله (ص) فرمودند: «الْفَقْرُ فَخْرِي»^۱، «افقر الكائنات إلى الله تعالى هو الرسول، لما ذا؟ لأنه اعلم الكائنات بذاتية فقره، اغنى الكائنات فيما اخذ من ربه» اگر آدم ماهی یک میلیون از کسی می‌گیرد خودش چیزی ندارد، این فقیرتر است به او یا من که ماهی صد تومان دارم؟ ماهی صد تومن دارم، من فقیرترم به او یا شما که ماهی یک میلیون داری؟ شما، «رسول الله (ص) الّذی اعطاه ربّه کلّ شیءٍ فی خلقه و فی خلقه و فی علمه و معرفته هو افقر الكائنات الى الله لأنه اغنى الكائنات فی افتقاره الى الله» «الْفَقْرُ فَخْرِي» روی این حساب است. فقر عن شعور، عن ادراك. معرفت رسول الله بالله که در بالاترین قله معرفت‌هاست بین کلّ کائنات، چرا؟ برای اینکه بیشتر از همه کائنات از خداوند به استحقاق و لیاقت دریافت کرده، اما فقر در اینجا نمودارتر است. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ غَابِرٌ» * أَنْ رَأَى اسْتَعْنَى،^۲ این خریّت ماست، جهالت ماست. «رَأَى اسْتَعْنَى»، «استغنی» که نیست، هیچ‌کس خود را در ذات غنی نمی‌بیند. اینکه می‌بیند چه دارد و نمی‌داند که مال خودش نیست. این طغیان می‌کند. اما اگر همان‌طور که می‌بیند دارد، بداند که مال خودش نیست، هیچ از خودش نیست. در اینجا از خضوع و تواضع هرگز بیرون نمی‌رود و حالت استکبار نخواهد داشت.

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «فعدم معرفتنا بحقیقة المادیة فی الزّوج الأوّل من مادّة الامّ لا تمنعنا أن آتّه [...]» و آلا باید بگوییم هیچ‌چیزی نیست، یا باید

۱. جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۱۱.

۲. علق، آیات ۶ و ۷.

بگوئیم هیچ چیزی در عالم وجود ندارد یا هر چه هست وجودش از غیر است، سوم ندارد، سوم اینکه در عالم می بینیم همه چیز هست و هر چه هست از خودش است، خودش ازی ندارد، چون ترکیب است «و التّركب آية الحاجة الذاتی و التّركب من الآيات الدالات القاطعة على الحاجة الذاتية و لذلك يقول ربنا «وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»» غیر از این هم نمی شد. «هل كان من الممكن أن يخلق ربنا من كل شيء مجرداً؟» مجرد قابل خلق نیست. «هل كان من الممكن أن يخلق ربنا سبحانه و تعالی غنياً كنفسه أن يخلق الهأ آخر كن ما خلق فهو مألوه لا تتعلّق قدرة الله تعالی بخلق الهأ آخر أن يكون مثله» تناقض می شود. «لا لنقصان في قدرة الله تعالی بل لنقصان في هذه المألوف» هم مألوف، هم اله، هم حادث هم ازلی؟ اگر ایجاد کند موجودی را، پس حادث است. حادث است که نمی تواند ازلی باشد، مثل آن حرف هایی که بعضی ها می زنند. این حادث که شد، کما اینکه در باب قدرت بحث خواهیم کرد ان شاء الله. «هل الله تعالی يمكن أن تتعلّق قدرته بالدنيا أن يجعل الدنيا برمتها الكرة الارضی برمتها على ساعتها ليجعلها في بيضة لا تكثر البيضة و لا تصغر الدنيا» این مسائلی است که در باب قدرت باید بحث کنیم ان شاء الله. چون باب علم ما داریم، باب قدرت داریم، باب صفات ذات داریم، این ابواب، ابواب الهیه است که باید بر محور آیات ان شاء الله صحبت کنیم.

«هل يمكن أن يخلق الله سبحانه و تعالی من كل شيء كشيء ذاته نفسه؟ لا، أن يخلق مجرداً عن كل الماديات؟ لا، لأنّ التجرد عن الماديات غنى مطلقة و التمرد عن التجرد المادية، المادية فقر مطلق و المخلوق فقير مطلق و الخالق غنى مطلق فكيف يمكن أن يخلق الخالق موجوداً و كائناً غنياً مطلقاً، اذا غنى مطلقاً فكيف يحتاج في خلقه الى الله تعالی». «وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ». پس غیر این نمی شد. ولی اینکه غیر این نمی شد «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» متذکر شوید که هر چه در عالم خود بگردید، جز فقر نیست. جز هیچ نیست، همه اش لیس است در ذات، ذاتی نیست و اگر نمودی است، این نمود هم به حساب اینکه خدا از خودش مایه گذاشته و زید شد و عمرو شد و بكر شد و سلمان، نخير «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»!

«لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» مذکر شدیم. هر تذکر ما نسبت به فقر کائنات قوی تر باشد، تذکر ما نسبت به غنای مکون کائنات طبعاً قوی تر خواهد بود، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» یک مرتبه من می فهمم که من ماهی صد تومان به فلانی فقیرم ماهی صد تومان، ماهی هزار تومان

فقیرم، یک مرتبه نخیر، اصلاً همه من فقر است. اگر آدم ماهی صد تومان ندارد، صد تومان قرض می‌کند مثلاً یا مدتی گرسنگی می‌خورد، فرار نمی‌خواهد، کجا فرار می‌خواهد؟ «الفرار من نفسی و من نفسیاتی و من كافة الكائنات فرار من الفقر المطلق الى الغنى المطلقة فلا بد من أى شیء فراراً عن الكائنات، الى رب الكائنات، فراراً ليس قراراً المادى له قرار» ما یا قرار داریم در زندگی، اطمینان و اعتماد داریم، به همین اکتفا می‌کنیم یا فرار است. مثلاً مادى چه می‌گوید؟ سوره روم: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱ كما يقول اميرالمؤمنين (ع) فى النهج «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتْهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ»^۲ «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ» منتهای نظرش فطری، فکری، علمی، عقلی و... همین باشد؟ کور می‌شود، عمق را نمی‌بیند، فقر را نمی‌بیند، «فروا» ندارد «قروا» ندارد. «وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتْهُ» اگر من این عینک را بزنم که با عینک ببینم، شما را می‌بینم، اگر نه، هیچ چیزی نمی‌بینم، خودم را هم نمی‌بینم. «وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتْهُ» «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» نه فقط «عَنِ الْآخِرَةِ» آخرت نتیجه مبدأ است. «ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که ببیند، هم از آخرت غفلت می‌کند که نتیجه این دنیا است و هم از مبدأ غفلت می‌کند. اگر کسی فقط با فقراء محشور است و چیزی جز فقر نمی‌فهمد و از فقر غناء نمی‌فهمد، بلکه فقیر را غنی می‌بیند، فقر را غنا می‌بیند، در اینجا نه توجه به مبدأ دارد و نه توجه به معاد دارد.

«إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» «یندرنا عن الكائنات كلها أنها ليست غنيّة أنها فقيرة الذّات و لا بد من الفرار من الله الى نعم، من الفقير إلى الغنى من المألوه الى الاله، منى اليه منك اليه من عالم اليه» و لذا در ليله معراج رسول الله «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴾»^۳ از خود هم بیرون رفت از نظر فکر.

از آن دیدن که غفلت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود «نَذِيرٌ مُّبِينٌ» ابوعلی سیناها، ملاصدراها، حاجی سبزواریها، آقای طباطباییها، آقای خمینیها، فلاسفه بزرگ عالم، فلاسفه اسلامی، فلاسفه غیر اسلامی، بیان شما قوی‌تر است یا خدا؟ «إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»، نه بین، ما یک بین داریم، یک مبین داریم، یک وقت بین باشد، من نفهمم، مبین، روشن‌کننده. روشن‌کننده تمام حقایق توحیدی عبارت

۱. روم، آیه ۷.

۲. نهج البلاغة (للصّحی صالح)، ص ۱۰۶.

۳. نجم، آیات ۸ و ۹.

است از کتاب الله که کتاب بیان است. به این مقدار در اثبات وجود خدا در اصل فقر جهان و اصل غنای ماوراء جهان ما اکتفا می‌کنیم، تتمه را مطالعه بفرمایید.

«هذه هي المرحلة الاولى على ضوء آيات قرآنية من سورة الطور و سورة الدّاريات و كفي بالله حسيباً بينه و بيننا» این کتاب خداست که شاهد بر این مطلب است. ما در بحث فطری و عقلی هم در اثبات وجود صانع صحبت کردیم، هم در توحید. در بحث قرآنی در اثبات وجود صانع صحبت کردیم، در توحید نه، آیات دیگر. «و الی الآيات التّوحيديّة الّتی تثبت لنا التّوحيد على ضوء آیات عدّة قرآنی و نصرّف الآيات» خدا می‌گوید: «نُصَرِّفُ الْآيَاتِ»^۱، «نُصَرِّفُ» یعنی چه؟ گونه‌گونه نشانه‌های حق را بیان می‌کنیم. این‌گونه نیست که فقط این راه را بلد است، از راه فیزیک بلد است، از راه شیمی بلد است، از راه عقل بلد است، از راه فطرت بلد است، نخیر، «نُصَرِّفُ»، «الله تعالی خالق کلّ شیء و عالم بکلّ شیء و قادر على کلّ شیء و یمثل کلّ شیء، لکلّ مکلف» قرآن شریف یک جهت ندارد، از کلّ جهاتی که استعدادات گوناگون، افکار گوناگون، دیدهای گوناگون، فهم‌های گوناگون، چون همه مکلف‌اند، تمام گوناگون‌ها در درک‌های فطری و عقلی و علمی و حسّی و... مختلف‌اند از نظر اجواء درونی و اجواء برونی، «نُصَرِّفُ الْآيَاتِ» تصریف یعنی چه؟ یعنی اصل یکی است، ولی صیغه‌های مختلف. «ضَرَبَ، يَضْرِبُ، أَضْرَبُ، يُضْرِبُ، ضَارِبٌ، مَضْرُوبٌ» ضاربٌ می‌فهمد، مضروبٌ، مضروبٌ می‌فهمد، أَضْرَبُ، أَضْرَبَ، أَضْرَبَ می‌فهمد. ماده اصلی دلالت بر وجود خداوند و توحید او خود ما هستیم، منتها «نُصَرِّفُ» از جهات مختلف، از درون «سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۲، «سُنْرِيهِمْ» چرا «س» می‌گوید؟ «أریناهم» نیست، «أریناهم فی فطرتهم فی عقولهم فی حواسّهم و لکن کل ما ازدادت الفطرة تبلوراً و العقل تفكراً و العلم زيادةً کل ما ازدادت الرعیل البشري کلّ ما ازداد علماً و تفكراً و تعمّقاً و تأنقاً، ندادوا اثباتاً لوجوده» «سُنْرِيهِمْ» این «س» یعنی همیشه. «على طول الخط، على طول خطّ الحياة منذ التکليف الى الموت و الى القيامة الكبرى سنريهم آياتنا» آياتنا، تمام آیات؛ چه آیات درونی و چه آیات برونی، «سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ» البتّه «فی انفسهم» بعد افتاده، و لکن در حساب دیگری قبل است و اینجا بعد است، به حساب دیگری است. «وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ

۱. اعراف، آیه ۵۸.

۲. فصلت، آیه ۵۳.

لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» فقط حقّ، «أَنَّهُ حَقٌّ» نیست، «أَنَّهُ الْحَقُّ» اگر «أَنَّهُ حَقٌّ» بود، حقّ دیگری هم بود. فلانی مجتهد است، مجتهد دیگری هم هست. نه «أَنَّهُ الْمَجْتَهِدُ» فقط مجتهد این است، کس دیگری نیست، بقیّه هیچ. «أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» ربّ در مقام ربوبیت، خداوند «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» یعنی «لا تجد أى شىء من الاشياء الكائنة المخلوقة إلّا أنّ ربنا ربوبيته شهيد على أنّ هذا الكائن فقير فقير فقير الى الله الغنى الغنى، نحن منغمسون فى البراهين الساطعة البينة المبيّنة التى تدلّ على وجود ربنا و توحیده و صفاته و ما الى ذلك».

در آیات توحیدی این آیه را مطالعه بفرمایید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»،^۱ شطراتی از این آیه را ما بحث کردیم، اما بحث موضوعی مستقلّ ما داریم می‌کنیم. فکر کنید در این آیه که «فیهما» همان آسمان و زمین است فقط یا خیر، مطلب دیگری هم در کار است و همچنین آیات دیگری. «قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَأَبْتَعُوا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا»،^۲ بحث‌های توحیدی را در چند جلسه، چون سابقه دارد و عرایضی که کردیم، صحبت می‌کنیم. بعد مرحله سوم است که مرحله صفات ذات و صفات فعل است، قدرت است، علم است، حیات است که صفات ذات است و جامعش قیومیت است. بعد صفات فعل است. آن وقت در گزارش ذات حقّ در بُعد صفات ذاتی و در بُعد صفات فعلی در یک جنبه و در بُعد ذات حقّ آیاتی داریم در سور مختلفه که باز هم ان شاء الله به یاری خدا بحث خواهیم کرد.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

- اگر وجود نباشد، یا عدم است... سه چیز است دیگر. نمی‌شود یک جزء باشد و عدم هم نباشد، خدا هم نباشد...

- پس بسیط است. از بسیط غیر بسیط درست بشود؟ از مجرد غیر مجرد درست بشود، عرض کردیم که اگر آن جزء مرکب از اجزاء بسیطه است، اولاً در بسیط که اجزاء معنی ندارد، ثانیاً اجزاء بسیطه یعنی اجزاء مجرد، از اجزاء مجرد ماده درست می‌شود؟ تناقض است.

۱. انبیاء، آیه ۲۲.

۲. اسراء، آیه ۴۳.